

( در حضور مبارک درماع سلطنتی مملکت ایتالیا طوطی ناری می کسد علام حابه راد ابراهیم ۱۳۲۰ )





( در حضور مبارک دروغ سلطنتی ملک ایتالیا طی بازی می کنند - غلام خان در ۱۳۲۰ )

خلاصه عصر را به گاردن پارقی و قلم این باغ هم متصل بعمارت منکونی ماست که باغ دولتی است اعلی حضرت پادشاه و ملکه نیز حاضر بودند جمع کثیری از مرد و زن حاضر شده بودند که تماماً از نجیب بودند و از دخام غریبی بود چای و عصر آنه حاضر بود اقسام نعمات با رکست میزدند وضع خوبی بود قدری راه رفته گردشی کردیم فی الحقیقه این باغ از هزار بابت قابل تمجید است هر چه تصور شود بارو ح و با صفا بود نزدیکی ضروب بود نه بمنزل آمدیم و مشغول نوشتن روزنامه شدیم دو ساعت از شب رفته هم تمام سفر ا بمحضور آمده ملاقات شدند از همه آنها یگان یگان احوال پرسیدیم فرمودید بعد از آن صرف شام شد حسب معمول آقا سید حسین روضه خواند مستفیض شده خوابیدیم

§۰۰ — ﴿﴾ §۰۰ ( شنبه یازدهم صفر المظفر ) §۰۰ ﴿﴾ — §۰۰

صبح از خواب برخاستیم دماها مانرا خواندیم جناب اشرف آتابك اعظم شرفیاب شد قدری صحبت کردیم بعد پادشاه آمدند با اتفاق پادشاه آمدیم باین باغی بود زیر عمارت باغ ملکه بسیار قشنگ باغی است امروز در انجاسک ها بازی میکنند و باید تماشا کنیم آمدیم توی باغ صندلی بود ما و ملکه و پادشاه نشستیم سکونی بود هشتاد سک حاضر کرده بودند قدر شیر که دیگر سک از این بزرگتر میشد تا بقدر بچه گریه که دیگر کوچک تر از او نباشد انواع اقسام سک ها بشکل های غریب رنگهای مختلف در حقیقت کلکین سک ها بود بازهای غریب و عجیب در آورده که ما نمیتوانیم شرح بدهیم مگر مختصریکه خواهم نوشت عکس آنها را دادیم عکاسی انداخت که انشاء الله در این روزنامه که چاپ خواهد شد گذارده هر کسی به بیند حرکات آنها را خواهد دانست چند گریه هم بود که آنها هم حرکات غریب میکردند مثلاً دو صندلی را پشت هم گذاشته بفاصله يك و جب يك گریه آمد رفت وسط این دو صندلی بالای صندلی در فاصله این يك و جب دراز کشید که دستهای روی يك صندلی و پاهایش روی صندلی دیگر قرار گرفت انوقت به سک ها با شلاق که در دست داشت اشاره کرد سک ها بر دیف آمدند از روی صندلی که گریه وسط دو صندلی بود جستن میکردند هشتاد سک از روی گریه جستن اتفاقاً بعضی سک های خیلی بزرگ درست نمیتوانستند بچینند می خوردند بگریه و گریه می افتاد از بالای صندلی باز دوباره فوراً گریه میرفت در جای اول خودش میانه دو صندلی قرار میگرفت و باز سک ها جستن میکردند یکدفعه حکم کرد تمام سک ها ر دیف بهم دیگر سوار شدند و دوره ایستادند گریه ها حرکات غریب و عجیب میکردند کالسه و عماده بود سک می آمد میرفت توی کالسه کوچک می نشست گریه دو دست را زمین گذاشته بادو یا بطور قهقرا کالسه را حرکت میداد و سک را مسافتی میرد خلاصه خارج از چیز تحریر است خیلی حرکات غریب میکردند بعد دو نفر زن آمدند طوطی داشتند چندین طوطیهای الوان سفید رنگ با کاکلهای زرد مثل هدهد کاکلشان را حرکت میدادند طوطی های بزرگ الوان معلق میزدند زمینناستیک بازی میکردند در چهار حلقه بطور معلق چهار طوطی ایستادند هر يك حلقه دیگری را بانك نگاه داشت معلق شدند يك طوطی می آمد در حلقه صحنه آن طوطی بانك نگاه داشته بود معلق میزد و در حلقه دیگر

که در نك طوطی دیگر بود قرار میگرفت باز معلق دیگر میزد و در حلقه دیگر که در نك طوطی دیگر بود قرار میگرفت در حقیقت ژیمناستیک بازی میکردند خیلی تماشا داشت بعد از بازی سگ ها که معلق وارونه میزدند یا با دو پاراه میرفتند بوضع های ضرب و بازی طوطی ها رقیم بالای پشت بامی که تمام باغ پیدا بود از درختهای کوچک مثل شمشاد راه و خیابان درست کرده بودند و شمشادها را مرتباً قیچی کرده اند همینکه میروند توی آن خیابان ها راه را گم میکنند و نمیتوانند بیرون بیایند مثل دیوار میماند بعضی پیشخدمتها را فرمودیم رفتند توی آن خیابانها راه را گم کرده متحیر مانده بودند و نمیتوانستند بیرون بیایند مثل دیوار درخت دور آنها را احاطه کرده بود درش را پیدا نمیکردند خیلی تماشا داشت خنده کردیم بعد با پادشاه و ملکه پائین آمده قدری توی باغ گردش کردیم و رقیم از عمارتی که ایارتان اعلی حضرت هو مبرت پادشاه سابق پدر این پادشاه که حالا کسی در اینجا ساکن نیست عبور کردیم چندین پرده نقاشی صورت پادشاه متوفی و غیره بود تماشا کردیم و آمدیم تا اطاق خودمان پادشاه و ملکه هم تادم اطاق ما همراه آمدند اینجا خدا حافظی کردیم و رفتند همه آمدیم اطاق خودمان قدری نشستیم ظهر رقیم بخانه نظام الدوله وزیر مختار چهار مهمان هستیم باجناب اشرف اتابك اعظم نشستیم توی کالسگه و رقیم آنجا خانه خوبی اجاره کرده خانه برادرزاده بنایارت نابلیون است نهار خوردیم قدری هم بعد از نهار ماندیم سه ساعت بعد از ظهر سوار شدیم آمدیم بمنزل مادر پادشاه خدا حافظی کردیم و پلک نشان آفتاب هم بایشان دادیم و آمدیم منزل قدری استراحت کردیم شب هم در سر میز پادشاه و ملکه و سایر شاه خوردیم بعد از شام آمدیم منزل آقاسید حسین روضه خواند و خوابیدیم.

( \* ) . . . ( یکشنبه شانزدهم سفر ) . . . ( \* )

صبح از خواب بیدار شدیم دیشب درست خوابان زبرد صبح هم از خواب زود بیدار شدیم ساعت هفت و نیم اعلی حضرت پادشاه آمدند باهم خیلی صحبت کردیم و بعد با اتفاق پادشاه آمدیم سوار کالسگه شدیم در ساعت هشت و آمدیم برای گار توی کالسگه هم همینطور صحبت میکردیم آمدیم تا رسیدیم به گار در گار تمام وزرا و جنرالها و غیره با دسته موزیک حاضر بودند از کالسگه پیاده شدیم و با پادشاه خدا حافظی کرده و آمدیم توی ترن ترن حرکت کرد توی ترن هم با فخر الملك و صدق الدوله و آقاسید حسین و بصیر السلطنه صحبت میکردیم بعد قدری استراحت کردیم از چند قصبه و شهر گذشتیم اطراف راه تمام باغات بود دریاچه هم دیده شد گفتند آبش شیرین است و ماهی قزل الا دارد از چندین تونل بزرگ و کوچک گذشتیم اغلب گل های طاوسی خود رو همینطور توی کوه ها گل کرده بود و خیلی قشنگ بود آمدیم تا ساعت هفت بعد از ظهر که قریب یکساعت بغروب مانده بود وارد شهر فلانس شدیم خیلی شهر قشنگ خوبی است رودخانه و آب خوبی دارد که جلوش را بسته اند خیلی قشنگ آبشار شده و میریزد آمدیم تا رسیدیم به گار حاکم شهر و جنرال و اجزا شهر با دسته موزیک حاضر بودند موزیک زدند











بیاده شدیم از راه آهن و سوار کالسکه شده آمدیم منزل منزل ما را در گراند هتل دولوپ قرار داده اند بسیار هتل خوبی است

(•) — ( دوشنبه هفدهم صفر ) — (•)

صبح از خواب برخاستیم دتاها مان را خواندیم و بعد لباس پوشیدیم مردم هم کم کم توی میدان جمع شدند و ما هم از بالا تماشا می کردیم بعد اجزا بلدی به از حاکم و غیره در سالون بحضور آمدند معرفی شدند اظهار الثفات بناها فرمودیم و رفتند باز دوباره آمدیم به اطاق خودمان دست و رومان را صابون زدیم و شستیم بعد آمدیم توی گاری بالای باغ زمستانی آنجا يك مرد و يك زن انگلیسی نشسته بودند البته بیست سیگار مرد در آن یک ساعت کشیدم مرد دیگری هم بود که کارت پستال خریده بود و در روی کارت پستال کاغذ می نوشت ما هم با نظام الدوله ملکم خان صحبت می کردیم بعد آمدیم پائین زد يك همین هتل خانه يك زنی بود پرده های نقاشی اعلائی متعدد داشت تماشا کردیم این زن خیلی حرف میزد اما کلکسین پرده های نقاشی خیلی خوبی بود . بعد از اینکه از پرده های متعدد بالا رفتیم و گالری های متعدد دیدیم دوسه پرده نقاشی دیده شد که حقیقتاً نقل داشت و خیلی قدیم و اعلا بود مابقی پرده هایش مال نقاشی های متاخرین بود از آنجا که پائین آمدیم سوار کالسکه شدیم . جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار باماتوی کالسکه بودند رفتیم بسمارت و گاری که پرده های نقاشی اعلا دارد هر قدر بنخواستیم تعریف این پرده ها را بنویسیم کم است بعضی پرده هایش چندین ملیون فرنگ قیمت داشت کار فائیل نقاش معروف چند پرده دیده شد من جمله چند گاو بود که مهار کرده بودند طوری ساخته بود که مانصور کردیم گاو ها دارند راه میروند يك پرده هم صورت معشوقه خودش را رقائیل ساخته بود مثل این بود که جان دارد و حرف میزند . يك گاری بود بسیار مطول تقریباً صد و پنجاه ذرع طول داشت این گاری دو طرف تابلو پرده نقاشی بود و قالی های صکوب بند و مجسمه های مرمر يك مجسمه گرازی در اطاق دیدیم که از مرمر تراشیده بودند این مجسمه را از زیر خاک بیرون آورده بودند بطوری خوب ساخته بودند که معلوم نبود این مجسمه است یا حیوان است گویا يك ملیون فرنگ قیمت دارد چند قطعه عکس هم از روی تابلوها و مجسمه ها به عکاسی فرمودیم انداخت چندین پرده هم دیده شد که روی چوب با مطلا پرده های نقاشی بسیار اعلا ساخته بودند عرض کردند قبل از صنعت نقاشی در روی پارچه اینطور روی تخته نقاشی می کرده اند و پرده صورت حضرت عیسی و حضرت مریم بود که تا بحال هر چه پرده ها ندیده بودیم . بعد از تماشای آنها آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم منزل لدی الورد عکاس بسیار فضولی حاضر بود ما رفتیم که عکس بپندازد مکرر میگفت داستان را اینطور بگذارید سرتان را اینطور نگاه دارید که ما خسته شدیم آخر وزیر دربار آمد و باو گفت توجه کارداری شاه خودش بهتر میدانند که چطور به نشیند عکاس را برد آنطرف آنوقت ما نشستیم و عکس ما را انداخت . بعد رفتیم نهار خوردیم . بعد بقدر دو ساعت استراحت کردیم . بعد از آن برخاستیم

نماز کردیم . باز آمدیم توی گلری میرزا نظام مهندس الممالک را خواستیم آمد و روزنامه خواند نریغان خان قوام السلطه و میرزا نظام مهندس الممالک آنجا بودند . شخص جواهری آمد بعضی اسباب آورده بود قدری خورد و ریزا او خریدیم سه تاجه سمرم خریدیم . مادر وزیر فواید ایتالیا بحضور آمد باو هم اظهار مرحمت فرمودیم زن پیری است . بعد آمدیم سوار کالسکه شدیم و آمدیم عمارت پاله پیت که حالا قصر سلطنتی ایتالیا است بدر پاله رسیدیم از دیواری عبور کردیم که از سنگهای ضخیم دیواری عظیم ساخته بودند . بعد بدر پاله رسیدیم یک دسته سرباز گارد و احترام ایستاده بودند سلام دادند و وارد شدیم داخل دالان پاله شدیم که از سنگ ساخته بودند دیوار و ستون و سقف تماماً از سنگ است حیاطی هم از سنگ پیدا شد بعد کالسکه ایستاده پیاده شده داخل او طاق شدیم که پرده های او تماماً کوبند است در وسط میزی گذاشته بودند از سنگ مرمر چین که موجهای طبیعی سنگ مثل تمام کوه های عالم که در نقشه میکشند در اینجا طبیعی کشیده شده بود و وسطش راهم موزائیک کرده بودند یک آرموار موزائیک هم بود که عرض کردند دو میلیون فرنگ قیمت دارد چینی های کارسور و چینهای کار انگلیس و ساکس دو ظرف چینی و یک تنگ و چند استکان بلور بود که مینا کرده بودند مال هزار و پانصد سال قبل از این بود مثل این بود که امر ساخته باشند دو سه چیز ضرب اینجادیده شد یکی عصای یاب بود که دوزخ تقریباً بلندی او بود سرش مثل جناق بود بعد رفتیم توی اسالسر دو مرتبه بالا رفتیم اطاقهای مرتبه دوم شبیه است باطاقهاییکه در رم دیدیم ولیکن از حیث مبل و اسباب هیچ دخل بانها ندارد از جمله چهل چراغی داشت از برنز که نود کاسه داشت اغلب مبل اطاقهایش از روی اسنیل لونی چهاردم بود از آنجا آمدیم توی باغ سوار کالسکه شدیم حقیقتاً باغ بهشت بود که آسال هم در تمام فرنگستان همه چه باغی ندیده بودیم تمام دیوار خیابان را از درختهای شمشاد مزین نموده بودند مختصر هر قدر تعریف این باغ را بنخواهیم بنویسیم کم است عکس اینجاها را دادیم عکاسی انداخت که انشاء الله در روزنامه درج شود بعد آمدیم عفازه بعضی اسبابها خریدیم و آمدیم راه آهن در توی راه که میامدیم صورتهای بسیار خوش گلی دیدیم در راه آهن چائی خوردیم با وزیر دربار و فخر الملک و سیف السلطان صحبت میکردیم از پنجاه و چهار تونل گذشتیم از سلسله های کوه آبن میگذریم الآن هم که سه ساعت از شب میگذرد فخر الملک روزنامه را میفرماید می نویسد آقا سید حسین روضه خواند الحمد لله عزاداری خوبی بعمل آوردیم (\*)

۰۰ ( ) - - ( ) § ۰ § ۰ سه شنبه هجدهم سفر § ۰ ( ) - - ( ) ۰۰

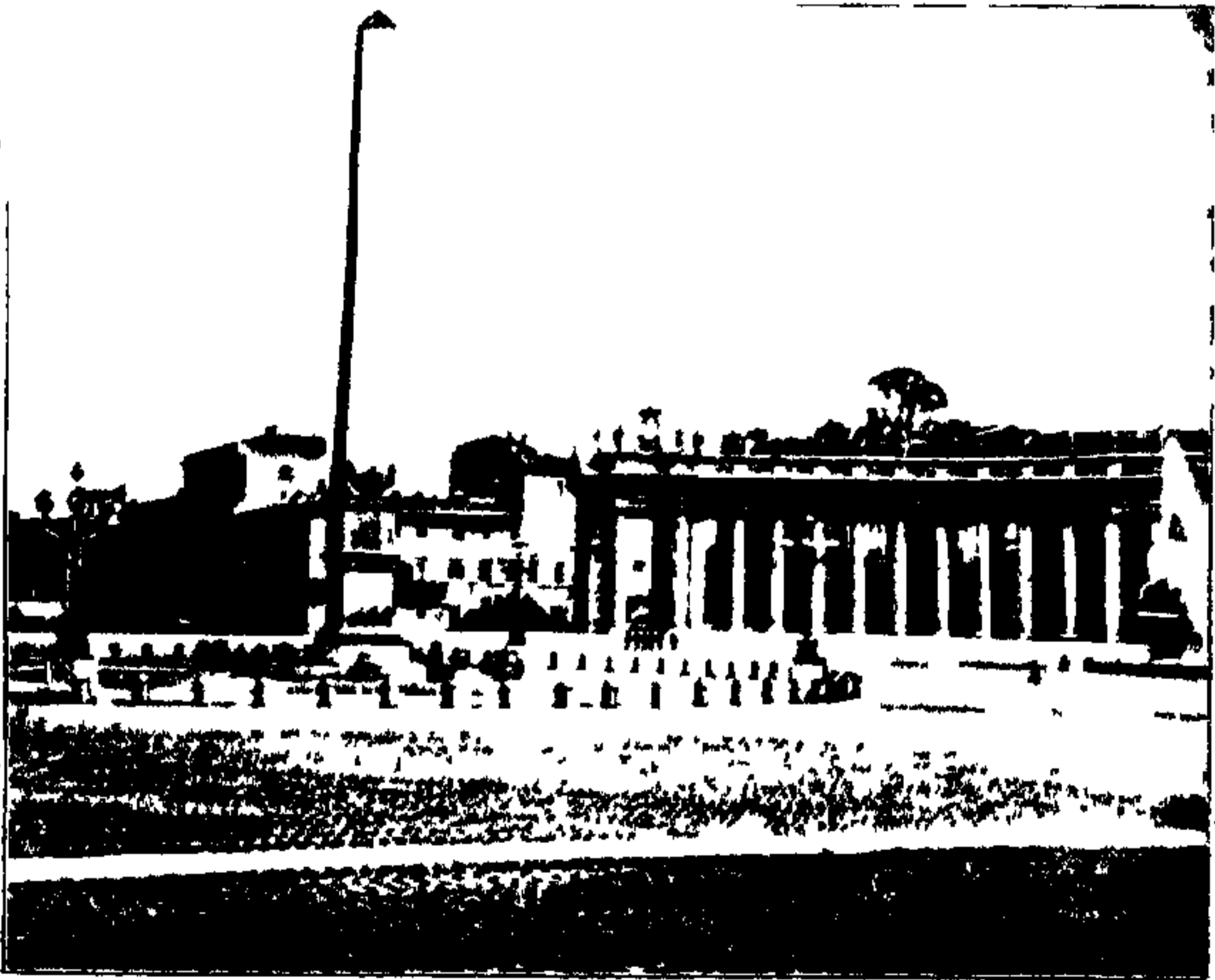
شب را در ترن بودیم شام راهم در ترن خوردیم امشب هم از تونل زیادی گذشتیم صبح را برخاستیم نماز خوانده دعاها مان را خواندیم اگر تفصیل تونلها را هر قدر بنویسیم کم است از هفتاد هشتاد تونل گذشتیم از وسط کوه الب میگذریم اما از صفای کوه ها و جنگلها و کوه های پر از برف و آبشارها هر قدر تعریف شود کم است اقلادویست آبشار دیدیم که از دویست ذرع راه آب میریخت دیگر باصفا را از این نمیشود ولیکن از آن پرت گاه ها و تونلها بخصوص از تونل







(مباحثه در راه اقامت)



(حلو کلیسای معروف شهر رده است در ایتالیا)





بزرگ معروف به سنکار که متجاوز از نیم ساعت طول کشید تا راه آهن گذشت آن صفا را از نظر مان برد و کسل شدیم  
 با اندازه کسل شدیم که حد نداشت میتوانم بگویم از دو مقابل کوه البرز طهران بالا رفتیم و پائین آمدیم بر فهای زیادی  
 بود خیلی شیبه بود بکوههای سهند اما آنها این ارتفاع نیست آمدیم تا وارد شهر لوسرن شدیم خیلی خسته و کسل شدیم  
 با وجود آنکه از همه جا جاهای با صفا گذشتن که اغلب عمارت های تک تک ردیف ساخته بودند جلوشان هم آبشار های  
 کوچک متصل بهم سرازیر میشد مثل قراچاد را ایلات بنظر میامد کنار نهر آب فخر الملک عرض میکرد که ملاحظه نمائید  
 بین مثل چادر های ایلات بردیف و حقیقتاً خیلی شیبه بود تک عمارتی بود روی تپه بین عمارت دو شان تپه مخصوص  
 ان صارت وسطی که همانطور کلاه فرنگی داشت بفخر الملک و سیف السلطان هم نشان دادیم عرض کردند کمال شباهت را  
 دارد و بین مثل دو شان تپه است سه ساعت و نیم بعد از ظهر وارد شهر لوسرن شدیم فوراً رفتیم حمام از حمام بیرون آمدیم  
 قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم درست تماشای شهر را آردیم شهر قشنگی است در کنار دریاچه واقع است  
 اینجا مرکز مملکت سویس است اسم این دریاچه هم باسم همین شهر موسوم است این شهر تقریباً سی هزار جمعیت دارد  
 عمارت ها اغلب بدریاچه نگاه میکنند و منظر خوشی دارد اطراف دریاچه هم کوه های بزرگ برف من بلان احاطه کرده  
 مدتها بود که می شنیدم کوه من بلان و خیلی دلم میخواست به بینم کوه من بلان و مملکت سویس را محالاً الحمد لله می بینم  
 و میگردیم از یک قسمت مملکت سویس ندیم السلطان در سابق خیلی تعریف این کوه ها و دریاچه ها را میکرد حالا هم  
 حاضر است حقیقتاً صحیح عرض کرده بود خیلی جای با صفا خوب است بعد فرستادیم جواهری قدری جواهر آورد  
 بعضی اسبابهای جواهر و دو تا دوربین خریدیم بعد آمدیم پائین کنار دریاچه کشتی حاضر بود سوار شدیم این کشتی که  
 ما سوار شدیم گفتند اختراع تازه است مثل اتومبیل است و با بنزین هم می سوزد بی بو بی دود خیلی خوب بود قدری  
 گردش کردیم روی دریاچه عمق دریاچه بعضی جاها سیصد ذراع است بعد برگشتیم آمدیم منزل رفتیم باطاق بلیارد بعد  
 رفتیم بالا چند کاغذ بطهران نوشته شام خورده خوابیدیم

§۴۰ — ( ) ( چهارشنبه نورد هم صفر ) §۴۱ —

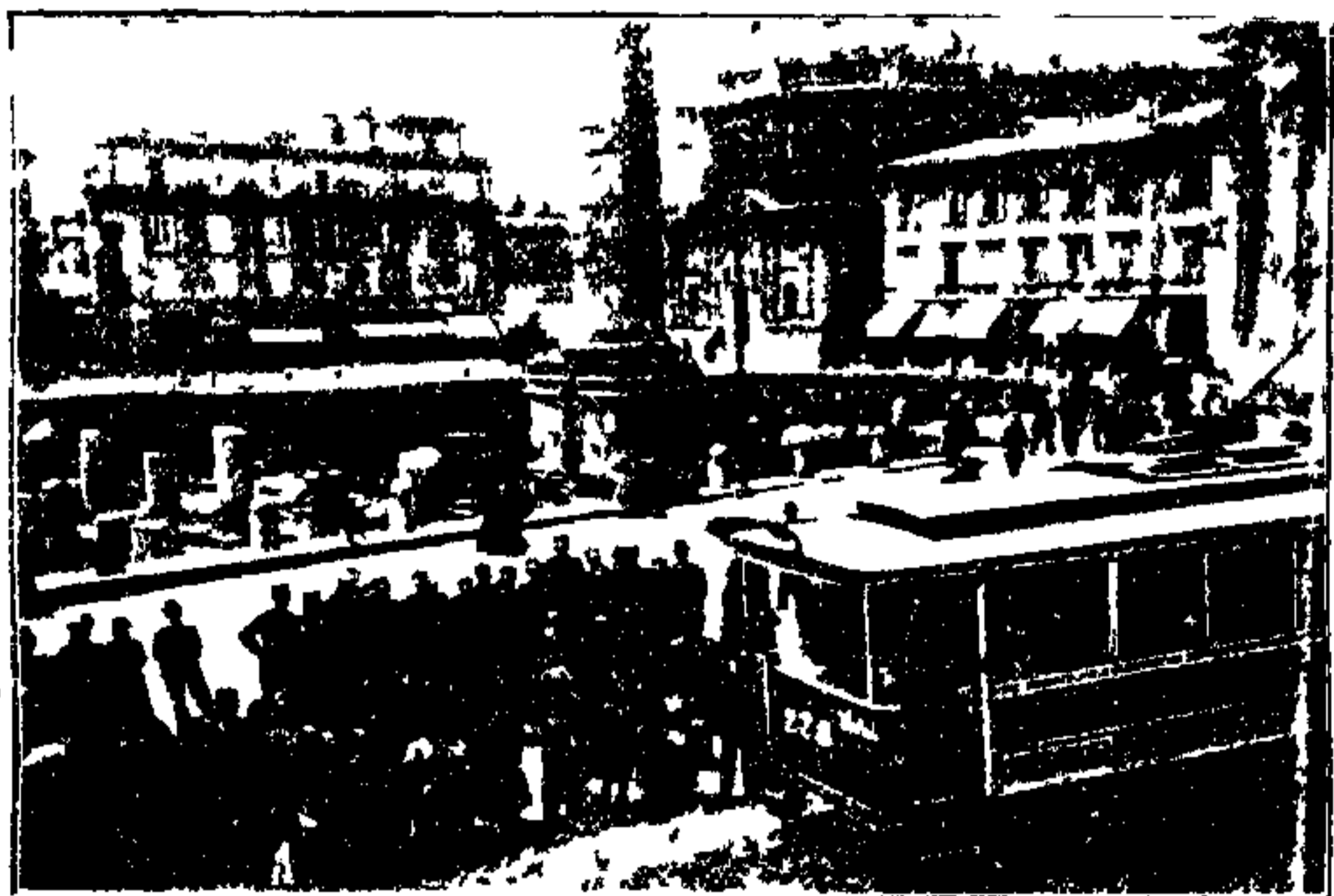
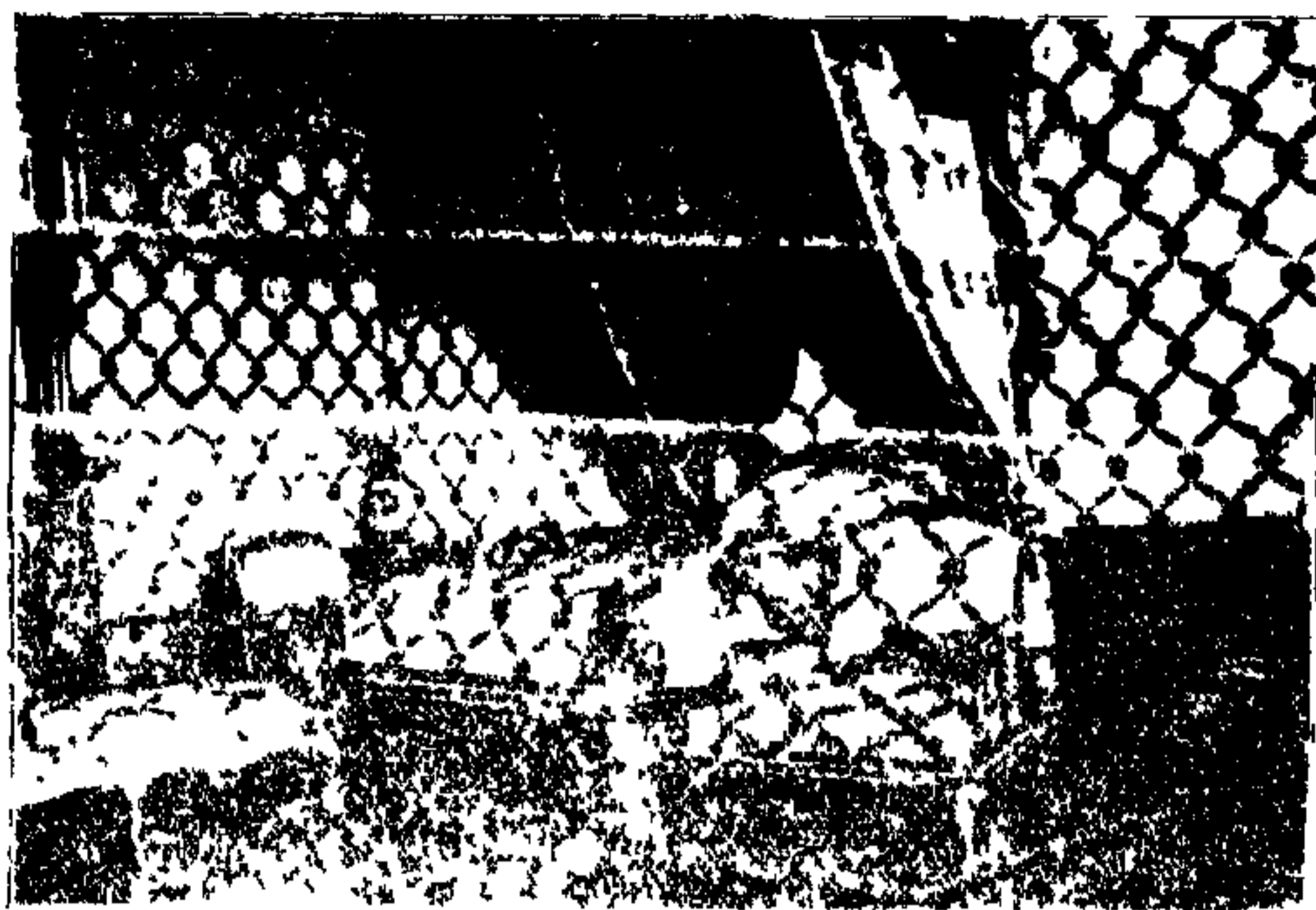
صبح ساعت هفت که تقریباً اول آفتاب است از لوسرن حرکت کردیم سوار کالسگه شدیم آمدیم  
 گسارتون حاضر بود رفتیم توی ترن و فوراً حرکت کردیم گسارتون بزرگی بود دو پوست و پنجاه ذراع طول  
 و دو پوست ذراع عرض داشت در راه با فخر الملک و سایرین صحبت میکردیم از دوسه تونل مختصر هم  
 گذشتیم یکیش دودقیقه طول کشید همه جا آبادی و جنگل و سبزه روی هم دیگر هوا و صفا بهتر از این نمیشود  
 آمدیم تا رسیدیم به شهر ( بال ) ترن ایستاد پیاده شدیم رفتیم توی رستوران جنرال فون لنگیز مهماندار  
 و دکتر رزن که من در طهران دیده بودم و بسیار آدم خوبی است معاون وزیر امور خارجه المان است با دو نفر  
 جنرال اجودانهای امپراطور با اتفاق احتشام السلطنه وزیر مختار خودمان بحضور آمدند و معرفی شدند در استاسیون

که نشسته بودیم با جنرال و سایرین خیلی صحبت کردیم بعد آمدیم بگارا راه آهن ترن عوض شد رفتم به ترن المانها و ترن حرکت کرد بسیار ترن خوبی است خیلی تند هم حرکت میکند و بسیار خوب است دکتر ادکاک و دکتر لندی هم بخبال اینکه در اینجاها میخوریم رفته بودند گردش فهمیده عقب مانده بودند دکتر کاستالی هم اینجا دیده شد مرخص شده رفت نظام الدوله ملا محکم خان هم باپسرش مرخص شده رفتند با ایتالیا نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار خوابیدیم بعد برخاستیم و همینطور بیداریم تا حالا که سه ساعت از شب گذشته و شب اربین است مشغول روضه خوانی و عزاداری هستیم فردا یکساعت ونیم بفروب مانده انشا الله وارد برلن خواهیم شد دکتر ادکاک و دکتر لندی هم با ترن دیگر آمده رسیدند

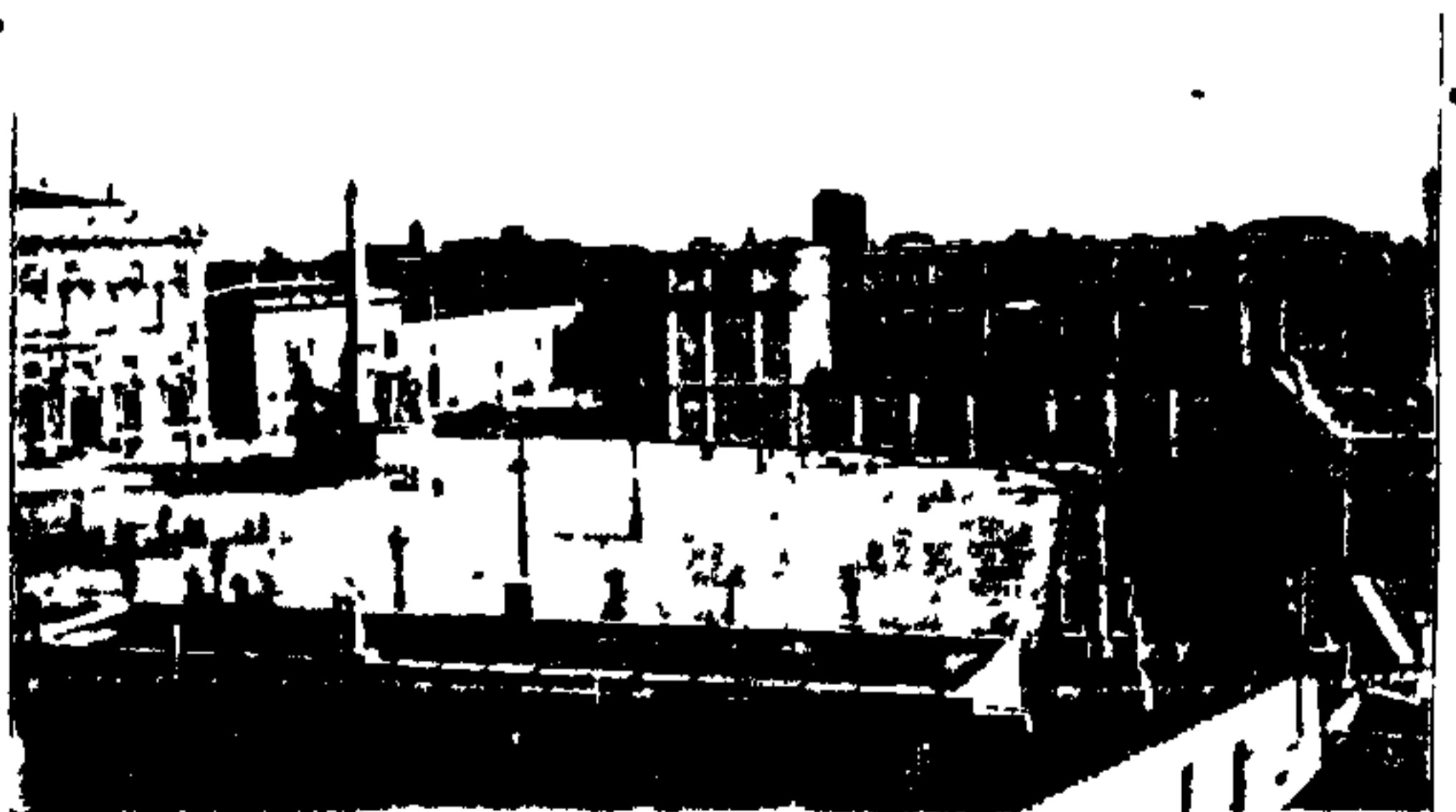
• — • ﴿ یخمنبه یسدم صفر ﴾ — • •

امروز روزاربعین است سفیده صبح برخاستیم تا ز خواندیم دوباره خوابیدیم دیشب الحمد لله توی راه آهن خیلی راحت و خوب خوابیدیم از خواب که برخاستیم دعاها مان را خواندیم راه همه جا از جلگه میگردد راه آهن هم توی جلگه که می رود راحت و خوب است اطراف راه همه حاصل و زراعت است از چندین شهر هم گذشتیم دوسه مرتبه هم از روی رودخانه رن گذشتیم پل های آهنی بزرگ طولانی داشت نهار را هم در توی ترن خوردیم شش ساعت بعد از ظهر باید وارد یسدام بشویم بعد از نهار قدری استراحت کردیم بعد برخاستیم کم مشغول پوشیدن لباس رسمی شدیم نوکرها هم لباس پوشیده آمدند همینطور می آمدیم تا ساعت شش وارد گار یسدام شدیم اعلیحضرت امپراطور با خانواده سلطنت و وزرا و جنرالها و صاحب منصبان گارد و غیره در گار بودند ترن ایستاد پیاده شدیم آمدیم پائین با اعلیحضرت امپراطور دست دادیم شاهزادگان خانواده سلطنت را معرفی کردند دسته موزیک موزیک زدند از جلو آنها گذشتیم بعد آمدیم ایستادیم سربازهای گارد دسته موزیک دفیله کرده از جلو ما گذشتند بعد ما با اعلیحضرت امپراطور در کالسکه نشسته سایرین هم در کالسکه های دیگر نشسته از عقب سر آمدند توی راه هم با امپراطور بزبان فرانسه صحبت میکردیم یکدسته سوار گارد مخصوص امپراطور هم همراه کالسکه ما می آمدند آمدیم تا رسیدیم منزلی که برای ما معین کرده بودند اینجا هم دسته موزیک بود در ورود ما موزیک زدند اعلیحضرت امپراطور هم بعضی از وزرا را در اینجا معرفی کردند ما هم جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار و بعضی دیگر را معرفی کردیم اعلیحضرت امپراطور خدا حافظی کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه فاصله به بازدید امپراطور رفتم عمارت بسیار خوبی بود بعضی ستونهای سنگی را از سنگهای نفیسه معدنی کریستال دوروش و غیره بطور موزائیک درستونها کار کرده اند بعضی گوش ماهی ها را هم بوضع خوشی نصب کرده اند که کال امتیاز را دارد خیلی با اعلیحضرت امپراطور صحبت کردیم بعد از ملاقات اعلیحضرت امپراطور بسر مقبره مرحوم امپراطور پدر امپراطور و امپراطریس مادرشان رفته تاج گلی سر قبر گذاشته بیرون آمدیم به بازدید چند نفر از شاهزاده ها





( حرانه افغان چاه سنا حمانه ات مایه ارا است در سر )



( دورتای یکی از میداهای شهر رم است )





رفته کارت ویزیت گذاشته آمدم جنرال مهماندار هم بامانوی کالسه بود جناب اشرف اتابك اعظم و وزیر دربار هم در کالسه عقب سرما بودند ، در حقیقت دور شهر پندام را اگر دیدیم دریاچه بزرگی بود گفتند دوازده فرسنگ دوراوست از پهلوی دریاچه هم گذشتم . بعد آمدم منزل از بعضی تونل های گل هم گذشتم که از بیچک و غیره درست کرده اند بقدر صد ذرع با کالسه از توی آنها گذشتم پارك بسیار خوبی بود . خیلی خیلی باصفا چندین درخت های بزرگ بود که برگ های قرمز داشت خیلی بلند مثل يك گنبدی بنظر میامد بسیار باصفا بود اسباب زیادی بود که تفصیل دارد . بعد آمدم منزل شام خورده بعد از شام آقاسید حسین روضه خوبی خواند بعد استراحت کرده خوابیدیم و قهنگه باز دید امپراطور رفیق نشان و حمایل سلطنتی خود من را با ایشان دادیم ایشان هم نشان و حمایل سلطنتی مخصوص خودشان را با ما دادند

— جمعه ۲۱ صفر ۱۳۰۳ —

امروز باید برویم به سان قشون به برلن صبح از خواب برخاستیم لباس پوشیدیم . جنرال مهماندار ما و سایرین حاضر شدند جناب اشرف اتابك اعظم و سایر ملتزمین هم بودند سوار کالسه شده رفیق به گار راه آهن ترن حاضر بود سوار ترن شدیم و حرکت کردیم . اثنا ترن خیلی تند میرفت قدری خانار را بهمه زد آمدیم تا رسیدیم به گار ترن کالسه حاضر بود ما و جنرال مهماندار و جناب اشرف اتابك اعظم در يك کالسه نشستیم سایر ملتزمین هم در کالسه های دیگر عقب سرما می آمدند آمدیم از میان شهر برلن گذشتم دو طرف خیابانها جمعیت زیادی از مردوزن بود اظهار خوشوقتی میکردند و همورا میکشیدند آمدم تا اول میدان مشق اعلیحضرت امپراطور اول میدان باشاهزاده ها و صاحبان نصاب نظامی ایستاده بودند سلام نظامی دادند ما هم سلام دادیم و بعد ما با اعلیحضرت امپراطور سواره آمدیم . از جلو صفوف پیاده و سواره گذشتم بعد آمدم ایستادیم فرمانده کل قشون خود امپراطور بودند اول خودشان جاودسته فوج مخصوص خودشان افشاده بودند آمدند از جلو ما گذشتند و سلام نظامی دادند بعد دسته بدسته سرباز و سوار و توپخانه اول بدسته رستون آمدند گذشتند دیگر سرباز و سوار و توپخانه منظم تر و بهتر از این میشود هر قدر تعریف بنویسم کم است بخصوص توپخانه چه از سیستم توپها چه وضع باطالیان توپخانه که هر قدر تعریف بنویسم کم است قریب سه ساعت مشق طول کشید هوا هم آفتاب گرمی بود همینطور توی کالسه توی آفتاب نشسته تماشا کردیم وضع کلاه سربازها بعضی کلاه خود و پرزده بودند بعضی مثل تاج درویشها بود ، بعد از انعام مشق و در فیه آمدم به عمارت پاله ریش طابق که از قصرهای عالی قدیم است نهار خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم اطبانا را که خواسته بودند حضور آمدند دکتر (لیدن) که از اطبای معروف برلن است همه نوب امتحان کرده الحمد لله قلب و کلیه ما هم خوب بود عرض کردند هیچ علت و مرضی ندارید و معالجاتی که وزیر دربار تا کنون کرده خیلی تعریف کردند و عرض کردند تمام همتیج بوده

فقط گفتند معده را باید قدری قوت داد آب کارلس با در آنجوز کرده که انشاء الله از اینجا به کارلس با در رفته چند روزی آب معدنی آنجا برای قوت معده بخورید . بعد اطبارفته شام را هم در همین عمارت باید بخوریم در ساعت هفت رفیق سر میر شام اعلی حضرت امپراطور و شاهزاده خانها و تمام خانواده سلطنت و جنرال ها و وزرا و همراهان ما قریب دویست نفر در سر میز بودند در سر شام اعلی حضرت امپراطور با سلامتی مانسقی کرد ماهم جام شربتی با سلامتی ایشان خوردیم . نطقی امپراطور کرده ماهم جواب دادیم . بعد از شام رفیق با طاق دیگر نیم ساعتی ماندیم هوا خیلی گرم بود قدری آب بسرو و رومان زدیم . بعد رفیق تمشاخانه امپراطور قبل از مارفته بود نادم بپله استقبال کرده با اتفاق رفیق در تاتر نشستیم هوای خیلی گرم بدی بود یک برده که بالا رفت و بعد برده اقتاد دیگر میل نکردیم بنشینیم عذر خواستیم باز نادم کالسه امپراطور مشایعت کرده خدا حافظی کردیم و آمدیم بگارا راه آهن سوار ترن شدیم و آمدیم بمنزل آقاسید حسین روضه خواند و خوابیدیم آقاسید حسین و بصیر السلطنه عرض می کردند آمده بودیم بران شمارا تماشا کردیم اما ما آنها را ندیدیم .

« ( ) — « ( ) \* \* \* \* \* ( ) \* \* \* \* \* ( ) — « ( ) » »

امروز در المان عیدی برای قشون قرار داده اند صبح را رفیق بعمارت امپراطور قشونیکه در لپندام بودند غیر از قشونی بود که دیر و ز در برلن دیدیم حاضر بودند از جلو ماد فیله کردند و بعد نمازی خواندند و دعا کرده ماهم در بالا خانه بودیم چند نفر از شاهزاده خانمهایش ما بودند صحبت می کردند . یکی از شاهزاده خانها متصل عکس می انداخت هوا هم در کمال شدت گرم بود بعد آمدیم منزل قدری استراحت کردیم یک ساعت از ظهر گذشته سر میزهار مهمان هستیم که باید با اعلی حضرت امپراطور رنهار بخوریم رفیق در تالاریکه کنار حاضر بود مجلس دیگر هم پائین برای صاحب منصبان و غیره حاضر بود هفتصد هشتصد نفر روی هم رفته مهمان بودند و نهار خوردند در سر نهار هم با اعلی حضرت امپراطور مفصلا صحبت کردیم دکتر زن هم ترجمه میکرد بعد که نهار تمام شد آمدیم اطلاق پائین شرح این اطلاق را در روزنامه روز و روز و خودمان نوشته ایم امروز بدقت ملاحظه فرمودیم موزائیک سنگهای معدنی بود با گوش ماهی ها که همه یک اندازه و یکجور نصب کرده بودند خیلی جالب نظر میکرد و حقیقتاً از کارهای خیلی اعلا و ممتاز بود بعد آمدیم جلو ایوان انجامیم خیلی با اعلی حضرت امپراطور صحبت کردیم . بعد صدر اعظم المان آمد ذکر کرد از نشانهاییکه بخودش و زنش مرحمت فرموده بودیم بعد برنسس دوسا کس زن ولیعهد سا کس و برنسس فردریک مؤیلا که نشان آفتاب التفات فرموده بودیم آمدند قدری صحبت کردیم . بعد آمدیم منزل قدری استراحت کردیم بعد آمدیم تالار بزرگی بود که پرده های نقاشی اعلا داشت با جناب اشرف اتابک اعظم پرده ها را تماشا می کردیم اغلب از روی کارهای رفائیل نقاش معروف بود صورت جنگهای قدیم صورت حضرت مریم و صورت حضرت عیسی بوضعه های مختلف خیلی پرده های اعلا می داشت همه را تماشا کردیم بعد آمدیم بیرون قدری هم در بیرون عمارت گردش کردیم کره بسیار بزرگی از چین آورده اند



جلو عمارت بود تماشا کردیم مال خیلی قدیم است که آسمان را ساخته اند خیلی چیز نفیس خوبی است سه ساعت بغروب مانده میرشکار اعلیٰ حضرت امپراطور بادو کالسه شکاری حاضر شدند که بشکار برویم! ما و وزیر دربار و فخر الملک و امین حضرت و دکتر لندی سوار کالسه شدیم و رفتیم بشکار دکتر رزن هم پشت سر کالسه مانسته بود و برای ما صحبت رفتن به هندوستان خودش را و رفتن پامیر و غیره را مبرک دد دکتر رزن بسیار آدم خوب و خوش صحبت است فارسی را هم خیلی خوب میدانند در المان دکتر رئیس و معاون را میگویند یک لقبی است که دخل بطیب ندارد خلاصه آمدیم بقدر هزار قدمیکه دور شدیم از عمارت یک شوک آید شد که در صحرا میچرید پیاده شدیم بقدر سیصد قدم مانده تفنگ را گرفتیم تفنگ مخصوص امپراطور هم بود و تیر انداختیم شوک آید حرکت نکرد تیرسیم را که انداختیم خورد بشو کاو جابجا افتاد میرشکار هم خیلی شبیه است بمصطفی قلیخان مرحوم میرشکار حرف زدنش هم شبیه است به پرنس مترنیخ شکارچی دیگری بود او شکارها را پیدا میکرد خلاصه شوکارا گرفته آوردند بقدر دو بست قدم دیگری که آمدیم دوتا فر قاول دیده شد پیاده شدیم دو تیر انداختیم یکیر از دیم زخمی شد رفت افتاد توی جنگل پیدا نشد روز بعد پیدا کرده آوردند بعد قدری که آمدیم باز یک خروس فر قاول برید خیلی خوب روی هوا زدیم افتاد همینطور توی کالسه میادیم هوا هم گرم بود پشه معر که میگرداگر آدم دستش را از جلوه هانش بر میداشت هزار تاپشه میرفت توی دهن آدم همه مثل چلیچله شده بودیم بقدر صد تاپشه رفت توی دهنمان راه کالسه همه جا از وسط جنگل میگردد گاهی هم بحرانی و واشه دارد آمدیم شوکای دیگری پیدا شد پیاده شدیم از پشت درختها رفتیم ناسیصد قدمی که شوکای پیاده بود یک تیر انداختیم نخورد فرار کرد تیر دیگری انداختیم باز نخورد خیلی دور شد تا تیرسیم را که انداختیم زدیم جابجا افتاد رفتند بگیرند توی چن افتاده علف بلند بود گم کردند وزیر دربار فخر الملک امین حضرت دکتر لندی پیش ما بودند خلقمان تنگ شده بود که مبادا شوکا گم شو دان کالسه چی ما میدانست کجا افتاده نشان میداد باز شکارچی ها پیدا می کردند تا آخر پیدا کرده گرفته آوردند شوکای فشنگی بود شاخ داشت اما طور بدی او را کشتند چاقورا فرو کردند بمغزش که فوراً مرده آمدیم باز یک شوکای دیگری با ساجه زدیم رفت توی چن خوابید میانه من و وزیر دربار و فخر الملک و ان شکارچی یکدفعه از جلو شکارچی بیرون آمد زخمی بود دو تیر گوله از نزدیک انداخت با تیر دویم زد افتاد یک فر قاول هم بعد ما زدیم که سه شوکا و سه فر قاول شکار کردیم تمام صحرا پر بود از خرگوش دسته دسته میدویدند که اگر میخواستیم خرگوش بزیم یا ست نازده بودیم یک جیل زیادی هم بود توی صحرا اما تفنگ نینداختیم با آنها قدری گردش کردیم بقدر دوسه فرسخ مقارن غروب آمدیم منزل شام خوردیم آقا سید حسین روضه خواند خیلی خسته بودیم خوابیدیم

« — ( ) — ( یکشنبه بیست و نهم صفر ) — »

امروز باید برویم سفارت خانه خودمان در برلن صبح سوار کالسه شدیم جناب اشرف انابک اعظم وزیر دربار را بین